

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ادْعُوهُ فَيَجِيبُنِي وَ إِنْ كُنْتُ بَطِيئاً حِينَ يَدْعُونِي»

حمد برای پروردگاری است که هر گاه او را بخوانم او فوراً اجابت می کند مرا، ادْعُوهُ فَيَجِيبُنِي، دلالت بر استمرار می کند مضارعی است که دالّ بر استمرار است یعنی حال خداوند این طور است. خصوصیت خداوند این طور است مقتضای حال او این طور است که هر گاه او را بخوانیم، او اجابت می کند چون ادْعُوهُ در این جا استقبال نیست معنایش این نیستش که الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ادْعُوهُ مِنْ أَوْ رَأَى مِثْلَهُ فَيَجِيبُنِي. می خوانم کی؟ بعد، يك سال دیگر دو سال دیگر، این طور نیست.

می گویند بعد از ماده قال انّ می آید یکی یک قال ای را پیدا کرده بود سه صفحه بعدش را انّ خواند، گفتند: چرا انّ می خوانی؟ گفت می گویند بعد از ماده قال انّ است. تازه این هر چه بیشتر برود بهتر است دیگر! بعدیت بیشتر صدق می کند.

این ادْعُوهُ معنایش این نیست که بعداً او را می خوانم. ادْعُوهُ دلالت بر حال می کند و حال هم به مقتضای سیاق دلالت بر استمرار می کند استمرار حالی، استمرار حالی یعنی چه؟ یعنی موقعیت حال در ابد و ازل استمرار دارد، همیشه حال است و همیشه این صفت برای شخص ثابت است هیچ وقت از او جدا نمی شود.

خُب این صفت هم برای او هست هم برای ما، می فرماید که «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي» حمد مخصوص آن خدایی است که وصف آن خدا این است که هرگاه او را بخوانم، یجیبنی: جواب مرا می دهد حالا چی جواب می دهد؟ بماند! بالأخره جواب می دهد یک چیزی می گوید، حالا یا بر وفق مراد یا بر غیر وفق مراد؛ بالأخره بی جواب نمی گذارد، این طور نیستش که گاهی چرت بزند و «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»^۱ دیگر، سینه به معنای چرت است چرت و خواب او را نمی گیرد؛ و هرگاه کسی او را بخواند وَ نَحْنُ أَقْرَبُ

^۱ قسمتی از آیه الکرسی، سوره مبارکه بقره آیه شریفه ۲۵۵

إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ^۱، فَيَجِئُنِي «جواب ما را فوری می دهد و ان كُنْتُ بَطِيئًا حِينَ تَدْعُونِي^۲» ولی از آن طرف، مسئله این جا است که هر وقت او مرا بخواند، ما جواب نمی دهیم، ما بطع هستیم، ما سستی می کنیم، ما تکاهل می کنیم، ما امروز و فردا می کنیم.

به فقیر کمک کن. حالا ببینیم چه می شود؟ بلند شو، نماز بخوان، خب حالا دیر نمی شود، وقت اذان دعوت اوست دیگر، این الله اکبری که فوراً مؤذّن، اول اذان می گوید دعوت او است، او دعوت می کند دیگر.

پیغمبر هر وقتی که با افراد مشغول صحبت و اینها بودند و نفس حضرت از ارتباط با کثرت قدری ملال به خود می گرفت می فرمودند: ارحنی یا بلال^۳، ای بلال مرا راحت کن. این ارتباط با کثرت، نفس من را گرفته و [برای] نفس من ملالت آورده.

همین که مؤذّن صدایش بلند می شود دعوت پروردگار می رسد که ای بندگان بیاید الآن وقتی است که فیاضیت من می خواهد به تمام عوالم کثرت تنازل کند، الآن وقتی است که جود من می خواهد سرازیر بشود. الآن وقتی است که رحمت من می خواهد سرازیر بشود. این موقع چه است؟ موقع اذان، موقع اذان است من خودم با بعضی از بزرگان که بودم، مرحوم آقای حدّاد، رضوان الله علیه، می دیدم اینها این یک ساعت آخری که می خواست برای وقت نماز بشود انگار همه اش منتظر بودند. انگار همه اش به ساعت نگاه می کردند. انگار همه اش وقت برای رسیدن به نماز را انتظار می کشیدند. توقع داشتند. آنهاها! ما که مرخصیم، آنها این طور، آنها که کثرت و وحدت برای آنها یکی بود این طوری بودند خب این هم که شوخی نیست یک واقعیتی است دیگر. این یک حقیقتی است که آنها در ادراک این وقت چه مسائلی را می دیدند که همین طور نگران رسیدن وقت و زوال بودند یا نگران غروب شمس بودند؟ این چی بوده قضیه؟

یا این که امام مجتبی علیه السلام در احوالات حضرت مجتبی علیه السلام داریم، همین که موقع نماز می شد، حالات غیرعادی از آن حضرت بروز و ظهور پیدا می کرد! این چیست؟ این موقع دعوت خدا آمده دیگر! حسنقلی که دعوت نکرده یا مَشْتی فلان که نیامده دعوت کند.

۱- ق- ۵۰ سوره- آیه ۱۶

۲- صحیفه سجادیه ص ۲۵۲

۳- ؟

شما وقتی که می‌خواهید، یک نفر می‌خواهد به دیدن یک شخصی برود فرض کنید که یک رئیس جمهوری بالاتر از رئیس جمهوری، از یک هفته قبل خوابش نمی‌برد. به می‌خواهیم روز فلان، وعده دادند، کارت به ما دادند، اسم ما را نوشتند، می‌خواهیم دیدن فلان کس برویم، چند نفر اسامی آن کسانی که می‌خواهند بیایند [را] ثبت می‌کنند. دو دفعه تلفن، سه دفعه تلفن، بالا، پایین، چند نفرند؟ سه نفرند یا چهار نفرند؟ خصوصیات بالا، از دو روز قبل، سه روز قبل همه‌اش در حال انتظار، روز فلان در ساعت فلان مثلاً دیدن با یک شخصی از مقاماتی کذایی فلانی، آن موقع که ساعت می‌خواهد نزدیک بشود برای [ملاقات] شما همین‌طور قلبتان می‌زند می‌خواهید به دیدن فرض بکنید که یک همچنین بزرگی برسید، بزرگ، حالا بزرگی که در همین دنیا باشد و مسائل دنیا و این‌ها باشد، ها؟ تا حالا برایتان اتفاق افتاده؟

ان شاء الله که اتفاق نمی‌افتد اگر هم اتفاق افتاد ان شاء الله با وحدت توأم باشد نه با کثرت، عمده‌اش آن است. ها؟ این همین‌طور قلبتان تاپ تاپ می‌زند در حالی که چیست؟ این یک شخصی است مثل خودتان، افکارش مثل خودتان است. کارهایش مثل خودتان است اندیشه و فکرش مثل خودتان است پس شما قلبتان برای چه می‌زند؟ برای یک مقدار تخیلات! برای یک مقدار کثرت، برای یک مقدار عناوین و اعتبار، پس قلبتان برای عناوین می‌زند این آقایی که امروز دارد قلبتان برای دیدن و زیارتش می‌زند دیروز توی همین قم فرض کنید که راه می‌رفت نگاهش هم نمی‌کردید، فرض کنید، دیروز تو همین طهران راه می‌رفت، کسی نگاهش هم نمی‌کرد این که همان است دیگر، فرقی نکرده، به او اضافه هم نشده، ده کیلو که اضافه نشده؟ اگر مثلاً وزنش هفتاد و پنج کیلو بود، الآن هم هفتاد و پنج کیلو هیچ اضافه‌ای نشده، ولی چرا؟ چون عنوان است چون اعتبار است پس شما برای اعتبار قلبتان می‌زند نه برای این.

برای یک آدم ظاهری که می‌خواهید بروید برای دیدنش، می‌بینید شب خواب ندارید صبح بلند می‌شوید، کی می‌شود؟ خودتان را آماده می‌کنید، چطور با او برخورد کنید نمی‌دانم حالت ادب و احترام را چطور به خود می‌گیرید، در سلام چطور سلام کنید، در علیک چطور چیز کنید، این‌ها همه مال چیست؟ مال یک آدم معمولی است مثل خودت.

حالا اگر فرض کنید که به شما بگویند که می‌خواهید دیدن یک شخص بزرگی بروید، اگر معرفت داشته باشید، اگر به ما بگویند، دیدن امام علیه‌السلام می‌خواهیم برویم، اصلاً سر از پا می‌شناسیم؟ اصلاً برای ما قابل تصوّر هست؟ در حضور حضرت چطور بنشینیم؟ در حضور حضرت چطور رعایت آداب را داشته باشیم؟ حالا اگر به ما بگویند دیدن خدا می‌خواهید بروید! دیگر اینجا آن جایی است که فکر نمی‌رسد و به آن جا راه ندارد فقط امام مجتبی علیه‌السلام است که او می‌فهمد این مسائل را، او این مطالب را ادراک می‌کند. لذا حضرت در موقع نماز که می‌خواست بشود ... بعد سؤال می‌کردند چرا این طوری؟ حضرت می‌فرمایند آخر نمی‌دانید به ملاقات چه شخصی الان من دارم می‌روم! به دعوت چه شخصی دارم می‌روم.

وان كنتُ بطيئاً حينَ يدعوني حالا عجيب اینجا است که برای يك همچنين دعوتی ما سر از پا نباید بشناسیم، به عکس در این جا قضیه چیست؟ عکس شده! او دارد دعوت می‌کند ما دست روی دست می‌گذاریم، آقا حالا ببینیم، حالا فعلاً افطاری را بکنیم تا ان شاء الله بعد. حالا عرض کنم که فعلاً این مهمان است این مهمان است راه بیندازیم، حالا این قضیه چیست؟ مسأله از کجا است؟ چرا این طور است؟ به جای این که از آن طرف ناز و کرشمه و عشوه و استکبار و کبريائيت و این‌ها باشد، می‌بینیم از آن طرف فوراً اجابت است عجیبه‌ها! همین که می‌گویی یا ربّ، قبل از یا ربّ، لبیکش آمده.

این همه یا ربّ تو لبیک ماست

هنوز یا ربّ نگفتن، یجبینی‌اش آمده، لبیک آمده است اما از این طرف، از ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است، از ما که عجز و بیچارگی و نیاز است، بطیئاً، خیلی با سر حوصله، ما مقام کبريائيت داریم ما به این زودی سر نمی‌آوریم، خدا هم باشد برای من باید کارت بفرستد، نامه فدایت شوم بفرستد، مگر ما به این زودی تنازل می‌کنیم از این از مقاممان؟ تنازل نمی‌کنیم.

حالا امام سجّاد علیه‌السلام این جا، الحمدلله اش دیگر مال چیست؟ الحمدلله الذی، الحمدلله الذی ... حمد مخصوص آن است. حمد در جایی می‌گویند که در آن جا «ستایش» است در آن جا «محمدتی» هست، در آن جا «ارزشی» هست، خب این ارزش این جا است ارزش این جا است که اونی که ناز دارد و عدم احتیاج دارد و استغنای ذاتی دارد و هستی او واجب است و تمام محامد در عالم وجود، اختصاص به ذات او دارد، او «فیجیبنی» است فوری اجابت می‌کند. الحمدلله به خاطر این جهت است، از این طرف که فقر است و بیچارگی است و کثرت است و اتکا به او است و امکان ذاتی است و هیچ صفتی نیست

از صفات کمالیه آلا این که منشأش از اوست، اینکه از این طرف است بطیئاً حینَ یدعونی، تکاهل و سستی است، خب این جای حمد ندارد؟

اگر یک همچنین شخصی را پیدا کردید توی دنیا، اگر یک همچنین فردی را پیدا کردید که تمام ثروت عالم، در خزانه‌ی او باشد تمام علوم عالم، هر علمی که در عالم وجود دارد، آن علم اختصاص به آن شخص داشته باشد تمام صفات جمالیه‌ی در عالم، منحصر به او باشد تمام ارزش‌ها فرض کنید، حالا فرضش که اشکال ندارد یک شخصی در این‌جا در همین قم، در ایران در جایی دیگر یک همچنین خصوصیتی را دارد یعنی هر شخص در این دنیا به هر علمی که نیاز دارد به نحو اتم و اکمل، به طوری که هیچ‌گونه سوالی را بدون پاسخ نگذارد یک همچنین شخصی هست یک شخصی که هر سرمایه‌ای در دنیا در جیب او و در اختیار او قرار دارد یک شخصی که از نقطه‌ی نظر زیبایی فرض کنید که من باب مثال یوسف کنعان را به یک کرشمه آزاد می‌کند. آن کسی که از نقطه‌ی نظر قدرت، من باب مثال قوی‌ترین از اقویا در مقابل او [ضعیف] هستند، یک همچنین شخصی! این دیگر چه کم دارد از اوصافِ مَحْمَدَه هستی؟ چه کم دارد؟ چیزی کم ندارد دیگر، حالا این یک طرف، ما یک قران در جیبمان پول نداریم، به اندازه یک شاگرد کلاس اوّل ابتدائی سواد نداریم، به اندازه‌ی برداشتن یک لیوان قدرت نداریم از هر جهت و صفت ضعف و نقصانی را که شما تصوّر کنید آن صفت نقص و خلل در ما از این طرف وجود دارد حالا این دوتا را شما بغل هم بگذارید، این به این کیفیت باشد هر وقت شما سراغ این بروید، ببینید این پشت در ایستاده و منتظر شما است! هنوز در نزده پشت در منتظر شما است! اما هر وقت این بیاید سراغ شما، شما از تو رختخوابتان! حالا برخیزم ببینم چطور می‌شود؟ بگویید که حالا فرض بکنیم باشد! حالا خودم خدمتشان می‌رسم! این چیست؟ ما اسم این شخص را چه می‌گذاریم؟ چه اسمش را می‌گذاریم؟ یعنی چه لغتی را برای تعریف یک همچنین فردی ما می‌توانیم پیدا کنیم و این را به آن تعریف بنامیم؟ چیست؟ غیر از جلال، غیر از کمال، غیر از عظمت غیر از کبریائیت غیر از مردانگی مطلق، حالا فرض کنید که اگر مرد باشد، غیر از آن مناعت ذاتی غیر از آن حمد مطلق برای یک همچنین شخصی، ما چه تعبیر لایق او را می‌توانیم پیدا کنیم؟ ها؟ آیا یک همچنین شخصی سزاوار حمد نیست؟ یک همچنین شخصی سزاوار ستایش نیست؟ یک همچنین فردی اگر باشد!

در قضیه این‌جا، در این دنیا یک نفر یک موقعیتی پیدا می‌کند دیگر فردا به کسی نگاه نمی‌کند یک موقعیت یک پست، معاون فلان ساختمان می‌شود ساختمان دیگر، ساختمان آجر و سنگ و این‌ها! معاون امور فلان بنا می‌شود وزارتخانه می‌شود چه می‌شود، مگر می‌شود دیگر آقا را پیدا کرد؟ مگر

می شود دیگر سراغ آقا آمد؟ رفتار شعوض می شود حالاتش عوض می شود طرز صحبت کردنش عوض می شود تمام اینها مال چیست؟ يك عنوان آقا پیدا کردی! چه خبره؟ این معلوم می شود چیست؟ این عنوان، عنوان شیطان است چون خدا این طور نیست اگر شما دیدید شخصی به يك موقعیتی رسید و حالش عوض شد این حال با حال توحید چیست؟ دو تا است، حال توحید این است که امام سجّاد علیه السلام بیان می کند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ادْعُوهُ فَيَجِيبُنِي این صفت، صفت توحیدی پروردگار است این صفت آیا محمّد است یا مذمّت است؟ محمّد است دیگر، منقبت است یا غیر منقبت؟ این منقبت است حالا که منقبت شد ضدّش می شود چی؟ غیر منقبت، اگر این رحمانی شد ضدّش می شود شیطانی، ضدّش می شود شیطانی.

حالا اگر ما در شخصی دیدیم با عوض شدن موقعیتش، صحبتش عوض شده، حالش عوض شده، نحوه تکلمش با افراد عوض شده، وقتی که به افراد دیگر می خواهد بدهد فرق می کند، صحبتی را که با افراد می کند تغییر پیدا کرده است، بی معطلی بگویند این شیطان است اصلاً معطلی ندارد چرا؟ چون این خلاف است، خلاف کلام امام سجّاد است امام سجّاد این طوری معرفی نمی کند خدا را، خداوند ادعوه فَيَجِيبُنِي است او این طور نیست.

امیرالمومنین علیه السلام چطور بود؟ قبل از رسیدن به حکومت و بعد از رسیدن به حکومت چه تغییری در امیرالمومنین علیه السلام پیدا شد؟ چه اختلافی بین دو موقعیتش پیدا شده؟ اختلاف پیدا نشده. اسباب یک پیرزنی را می گیرد، چیزی را که خریده می گیرد کمکش می کند می رود در منزل او و بعد به آن ها می گوید که من بچه ها را نگه دارم شما نان بپزید یا شما [بچه ها را نگه می دارید تا من نان بپزم؟] او می گوید نه! شما بچه ها را نگه دار من نان را بهتر می توانم بپزم، حضرت مشغول سرگرم کردن بچه ها می شود و این ها، این عمل چه عملی است؟ آیا این عمل یک شخصی است که در کثرت است یا شخصی است که در وحدت است؟ این عمل از چه شخصی می تواند سر بزند؟

آن کسی که به یک جایی می رسد و آنقدر برای خودش حجاب درست می کند آنقدر دربان درست می کند، در پرده های تودرتو و در غرفه های تودرتو زندگی می کند و با حجاب و مانعین و حُرّاس این خودش را محفوظ می کند، آن با امیرالمومنینی که بلند می شود و در حال حکومتش می رود و این کار را می کند چه فرقی می کند؟ آن به واسطه رسیدن به حکومت خود را از صفات رحمانی جدا می کند و امیرالمومنین به واسطه حکومت، خود را به صفات رحمانی نزدیک تر می کند خود را در مقابل مردم

پست تر می‌کند و این تصنع نیست تصنع فایده ندارد حال تکوینی مولا این طور است که خود را در
مقابل

مردم پست و متواضع می‌کند یعنی اینی که الآن حاکم ... أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي عَجِيبٌ می‌فرماید ان

يَقَالَ لِي امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا اِشَارَةَ لَهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ.^۱

آیا من به این که به من بگویند امیرالمومنین اکتفا کنم و به خود بگیرم اما در ناراحتی‌های روزگار با آن‌ها خودم را شریک قرار ندهم؟

این کلام از قلب یک انسان خُر بیرون می‌آید یک انسانی که آزاد است از هوی و هوس، آزاد شده از هرچه که او را مقید می‌کند! می‌خندد، می‌خندد به این اوضاع! ابن عباس می‌آید و می‌گوید یا علی در این کوران و اینها، مسائل و فلان و حرف‌ها، داری کفشت را می‌دوزی؟ این آدم اصلاً در این عالم نیست؟

خب این مال چیست؟ این ابتدای قضیه، این صورت مسأله، صورت مسأله‌ای که امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید این است خب حالا البته معانی دیگری در باطن این عبارت هست، صورت قضیه این است یک شخصی، یک ذاتی، که هستی مطلق است تمام جمال اختصاص به او دارد تمام کمال اختصاص به او دارد تمام هستی اختصاص به او دارد تمام شواءب هستی اختصاص به او دارد او قدرت مطلق است او علم مطلق است او کمال و بهاء مطلق است تمام صفات مطلق و صفات مَحْمَدَه‌ی اطلاقی را شما اختصاص به این ذات می‌دهید این ذات یک طرف قضیه، یک طرف قضیه ما، به به حرف نداریم، صفات کمالی ما چیست؟ فقر مطلق، صفات کمالی ما، جهل مطلق، صفات کمالیه‌ی ماست و ظلمت مطلق است. شعر مال کیست؟

سیه رویی ز ممکن در دو عالم *** جدا هرگز نشد و الله اعلم

خدا رحمت کند مال شیخ محمود شبستری‌ها! شیخ محمود شبستری از اعظام اولیا و بزرگان این راه بوده، قبرشان در هشت فرسخی تبریز، در شبستر به طرف مرز، قبرش [و] مزارش در آنجا است. ما خیلی وقت است که خلاصه دلمان می‌خواست و هنوز هم می‌خواهد که مزار ایشان را زیارت کنیم چون ایشان خیلی حق بزرگی بر گردن ما دارد از این بزرگان خیلی‌ها حق به گردن ما دارند.

یک روز مرحوم آقا می‌فرمودند: بارها به ما می‌فرمودند حافظ حق خیلی بزرگی بر گردن ما دارد، خیلی، بالأخره باید برویم و او را زیارت کنیم تا این که در یک سفر حج، در همان سالی که این

^۱ نهج البلاغه - ج ۳ ص ۷۲

قضایای مکه اتفاق افتاد و ایرانی‌ها را زدند و عده‌ای را از بین بردند و اینها، در آن سال، مرحوم آقا می‌فرمودند: که خلاصه آن‌جا ما دیدیم که باید یک شیرازی برویم، خلاصه بنای شیراز را از همان سفر حجشان گذاشته بودند و دیگر آمدند و رفتند و به مزار خواجه هم رسیدند البته من خدمتشان نبودم ولی مشخص بود که خُب چه مطالبی بوده؟

خیلی حق بزرگی دارد عرض کنم که خیلی از این بزرگان بر ما هم حق دارند، مولانا یکی از آن‌ها است که بسیار بر گردن ما حق دارد و ما امسال الحمدلله توفیق پیدا کردیم که به زیارت ایشان مشرف بشویم و یک شبی را هم در همان شهر قونیه، در آن‌جا بودیم یک شب و دو روز شد تقریباً، بسیار مزار پُر ابهت و جلالی دارد بسیار جلالش، به عکس حافظ که خیلی حال بسط دارد و خیلی حال سبکی دارد مولانا خیلی قوی است و مزار بسیار قوی دارد و آثار جلال و عظمت در مزار مولانا کاملاً مشهود است یکی مولانا است و یکی از افرادی که مدت‌ها بود که ما می‌خواستیم به مزار او برویم همین شیخ محمود شبستری بود که هنوز توفیق زیارت مزار او را پیدا نکردیم، بسیار مرد بزرگی است و از عرفای نامی اسلام است و حقایقی را در مکاتیب خودش، اعم از اشعار و غیراشعار، رساله‌های دیگری هم دارد ایشان، حقایق بسیار عالیة المَضامین را ایشان بیان کرده

سیه‌رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد

سیه‌رویی، ممکن فقر است و فقر نور ندارد فقر هستی ندارد ماهیات ممکنه اشیا، تمام اعدام بر آن‌ها صادق هستند این جدا هرگز نشد والله اعلم.

این طرف قضیه ما هستیم پس صورت مسأله به این کیفیت است يك طرفش خداوند متعال يك طرفش وجود مبارك ما که سراسر فقر و جهل و این‌ها، خب لازمه این فقر چیست؟ لازمه این فقر کثرت طلبی، تکاهل کردن، مسامحه کردن، حرکت نکردن، شوخی پنداشتن، واقعیات را جدی نگرفتن، این‌ها لازمه چیست؟ لازمه فقر است دیگر و لازمه کثرت است دیگر، همه این‌ها لازمه‌ی این عالم است لذا این امر يك امر طبیعی است، این مسأله طبیعی است، طبیعی قضیه این است که الحمدالله الذی ادعوه فیجیبنی باشد و این طرفش وان كنت بطیئاً حین یدعونی باشد، این طبیعی است حالا کی این متبدل می‌شود؟

آیا می‌شود متبدل بشود؟ آیا می‌شود این طور باشد و ان كنت سریعاً حین یدعونی بشود؟ کی می‌شود این طور؟ این صورت قضیه است، چرا ما بطیء هستیم و چرا او سریع است؟ یا سریع الاجابه

نداریم؟ عرض می‌شود که آن آیه شریفه که می‌فرماید (وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ^۱) این لازمه آن وجود است ادعوی استجب لکم، لازمه آن وجود است و دعاها و روایات و آیاتی که در این زمینه هست که انشاءالله در شب‌های آتیه نسبت به این قضیه اگر خداوند توفیق بدهد صحبت می‌شود پس بنابراین، این مسأله موجب محمّدت است الحمدلله الَّذِي ادْعُوهُ فَيَجِيبُنِي اَيْنَ ذَاتِي که دارای این خصوصیت است، این ذاتی که علم مطلق است، این ذاتی که غنای مطلق است، این ذاتی که قدرت مطلق است، غنای مطلق از هر چیزی، در این غنا همه چیز خوابیده، غنی بالذات می‌دانید یعنی چه؟ یعنی هیچ نقطه نقصی در او وجود ندارد که به فعلیت برسد، از نظر علم از نظر قدرت، از نظر جمال، از هر جهتی، هیچ نقطه استعدادی در او نیست که آن نقطه بخواهد به فعلیت برسد این می‌شود چه؟ این می‌شود غنی بالذات. ذَاتًا غَنِيًّا است يك همچین موجودی این مستوجب چیست؟ مستوجب حمد است حالا چرا؟ اگر ما این طرف قضیه بودیم، باز او مستوجب حمد بود و ان كُنْتُ بَطِيئًا حِينَ يَدْعُونِي.

اگر صورت قضیه و صورت مسأله به این نحو بود و ان كُنْتُ سَرِيعًا حِينَ يَدْعُونِي؛ یعنی وقتی که او دعا می‌کرد ما اجابت می‌کردیم خُب هنر نکرده بودیم خب باید هم سرعت داشته باشیم چرا؟ چون غنی بالذات اوست. محتاج بالذات ما هستیم، فقر ذاتی را ما داریم غنای ذاتی را او دارد، باید هم هر وقتی که او ما را می‌خواند ما زود برویم این لازمه طبیعت قضیه است، او باید ناز کند برای ما، نه این که ما ناز کنیم برای او. اما در عین حال که اگر صورت مسأله به این کیفیت بود باز حمد اختصاص به او داشت، چه برسد به این که ما بطیء هستیم؛ یعنی علاوه بر این که سرعت نداریم، نه! تکاهل می‌کنیم، نمی‌آییم، حرکت نمی‌کنیم، حرکت نمی‌کنیم. هی ما را می‌خواند هی سستی می‌کنیم این پیغمبر چقدر برای این مردم، خودش را به زحمت انداخت؟ کدام پیغمبر؟ پیغمبری که صحبت با ملائکه موجب ملال اوست، پیغمبری که تکلم با ملائکه موجب تنازل او به کثرت می‌شود، منتهی کثرت نورانی نه کثرت ظلمانی، این پیغمبر که صحبت جبرئیل موجب ملال اوست، این پیغمبر آمده سراغ ابوسفیان، ابوجهل سراغ ابوبکر، سراغ این‌ها آمده، با چه نیتی آمده، انشاءالله برای فردا شب.

^۱ بقره/آیه ۱۸۶.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱

۱ حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات شرح دعای ابو حمزه ثمالی، ۱ جلد، مکتب وحی - تهران - ایران، چاپ: ۱.